

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و يردّ الأصل بظاهر الدليل، مع أنّه بالتقرير الثانی، مثبتٌ. و أدلّة «التلف من البائع» محمولٌ على الغالب من كونه بعد المجلس. و يردّ التداخل بأنّ الخيارين إنّ اختلفا من حيث الماهية فلا بأس بالتعدّد.»

خلاصه مطالب گذشته

مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: در اینکه مبدأ خيار حيوان، آیا از زمان عقد باید حساب شود، یا بعد از إفتراق متبایعین؟ اختلاف است، کسانی که قائل‌اند که مبدأ خيار حيوان بعد از افتراق محاسبه می‌شود، به سه دلیل آورده‌اند، که هر سه را در بحث گذشته خواندیم، اما مرحوم شیخ(ره) هر سه دلیل را رد کرده‌اند.

دو اشکال بر دلیل اول

اما دلیل اول که استصحاب بود، در اینجا دو اشکال دارد؛ یک اشکال این است که برای قول مشهور که گفته‌اند: مبدأ خيار حيوان از زمان عقد است، به ظاهر یک روایت استدلال کردیم، بنابراین با وجود روایت که ظهور دارد در اینکه زمان عقد مبدأ است، نوبت به استصحاب نمی‌رسد، چون «الأصل دلیل حیث لا دلیل».

اشکال دوم این است که این استصحاب بنا بر بیان و تقرير دوم اصل مثبت است. بیان دوم استصحاب این بود که قبل از افتراق شک می‌کنیم که آیا خيار حيوان حادث شده یا نه؟ اصل عدم حدوث است، که گفتیم: أصل عدم حدوث یعنی أصل تأخر حادث، یعنی شک می‌کنیم خيار که امر حادثی است، قبل از افتراق حادث شده یا نه؟ أصل تأخر حادث است.

هم در رسائل خواندیم و در کفایه ملاحظه فرمودید که اصل عدم تأخر حادث یک أصل مثبت است، چون وقتی ادعا می‌کنید که خيار قبل از افتراق حادث نشده، که لازمه‌ی عادی‌اش این است که بعد از إفتراق حادث شود.

مستصحب در اینجا عدم حدوث خيار قبل از افتراق است، که لازمه‌ی عادی‌اش این است که خيار حيوان بعد از افتراق حادث شود، که این مثبت می‌شود، چون اصلی که یکی از لوازم عادی یا عقلی را إثبات کند، مثبت می‌شود و حجیت ندارد.

دلیل دوم اینها این بود که از یک طرف می‌بینیم که فقهاء فرموده‌اند: در زمانی که بایع و مشتری هر دو خیار دارند، اگر مبیع تلف شود، تلف بر عهده‌ی مشتری است و از طرف دیگر فرموده‌اند: در خیار حیوان در این سه روز، اگر مبیع تلف شود، تلف بر عهده‌ی بایع است، که اگر این دو فتوا را کنار هم قرار دهیم نتیجه می‌گیریم که در این ثلاثه ایام باید طوری باشد که دیگر بایع خیار نداشته باشد، تا در زمان خیار مشترک نباشد، تا بگوییم که: اگر مبیع تلف شد بر عهده‌ی بایع است، که برای این کار چاره‌ای نداریم که بگوییم: باید مبدأ خیار حیوان بعد از افتراق باشد.

مرحوم شیخ(ره) از این دلیل جواب داده و فرموده: این دو فتوا درست است، اما یکی از این دو فتوا محمول علی الغالب است، یعنی اینکه گفته‌اند: در بین سه روز، اگر مبیع تلف شود بر عهده‌ی بایع است، چون غالباً تلف مبیع بعد از مجلس عقد است، یعنی بعد که افتراق حاصل شد، در بین سه روز ممکن است این مبیع تلف شود، لذا این محمول بر غالب است.

نقد و بررسی دلیل سوم

دلیل سوم این بود که اگر بخواهیم خیار حیوان را از زمان عقد قرار دهیم، لازمه‌اش توارد علتین بر معلول واحد است. یک معلول داریم به نام ملک فسخ العقد که دو علت بر این معلول واحد وارد می‌شوند و این محال است.

مرحوم شیخ(ره) در جواب فرموده: آیا قائلیم به اینکه حقیقت ملک فسخ عقدی که از خیار حیوان به وجود می‌آید با حقیقت ملک فسخ عقدی که از خیار مجلس به وجود می‌آید دو حقیقت مطلق یا یک حقیقت؟ اگر بگوییم اینها دو حقیقت جدای از یکدیگر هستند، که در اینجا عیبی ندارد و دو معلول است، که دو سبب لازم دارد.

اما اگر اینها یک حقیقت واحد بیشتر ندارند و ملک فسخ عقد در خیار مجلس و حیوان یک حقیقت واحد دارد، در اینجا باز دو مبنا در کلمات بزرگان وجود دارد؛ یک مبنا این است که قائل‌اند که علل شرعیه مانند علل تکوینیه نیستند، بلکه علل شرعیه عنوان علامت و معرف دارند. در علت تکوینیه بین علت و معلول تأثیر و تأثر در کار است، اما در علل شرعیه یک عنوان اعتباری و نشانه دارد.

شیخ(ره) فرموده: اگر این مبنا را قائل شویم، اشکالی ندارد که یک حقیقت برای دو معرف باشد، بلکه بیش از دو معرف، همان گونه که برای یک وجود خارجی می‌توانید صد علامت قرار دهید، مثلاً بگویید: زیدی پسر فلانی است، سواد دارد، خوش اخلاق است، که اینها همه عنوان علامت را دارند و اشکالی ندارد که شیء واحد علامات متعدد داشته باشد.

اما مبنای دوم در کلام بزرگان این است که بگوییم: علل شرعیه مانند علل واقعیه یک علل حقیقیه هستند، که اگر این مبنا را قائل شدیم، در اینجا دو علت برای ملک فسخ عقد داریم، که آن را قید زده و می‌گوییم: این دو هر کدامشان علت تامه هستند، به شرط اینکه دیگری نباشد.

مثل اینکه دو تیر در زمان واحد به یک انسان اصابت کند، که هر کدام از این دو علت مستقل دارد، اما علت مستقلشان در صورتی بود که مقارن با یکدیگر قرار نگیرند، اما اگر مقارن شدند، مجموعشان علت می‌شود.

پس هر کدام به شرط استقلال از دیگری یا به شرط اینکه دیگری بر آن سبقت نگرفته باشد علت تامه هستند، که در اینجا هم همین طور است.

خلاصه‌ی جواب از دلیل سوم این شد که ملک فسخ عقدی که از خیار مجلس به وجود می‌آید با ملک فسخ عقدی که از خیار

حیوان به وجود می‌آید یا دو حقیقت است و یا یک حقیقت، اگر هم یک حقیقت باشد، یا علل شرعیه را معرفات می‌دانیم و یا علل تامه، که روی همه‌ی این مبانی مرحوم شیخ(ره) جواب داده است.

ثبوت خیار حیوان بر فرض ثبوت ملکیت

حال که این نظریه باطل شد، یعنی مبدأ خیار حیوان را نمی‌توانیم از حین افتراق قرار دهیم، فرعی که مطرح است این است که زمان عقد یعنی زمانی که صیغه خوانده می‌شود، در مثل عقد فضولی بنا بر اینکه اجازه را ناقله بدانیم، هنوز ملکیت محقق نشده، آیا مراد از زمان عقد، زمان ملکیت است که تا ملکیت حیوان برای شخص محقق نشود خیار حیوانش محقق نیست یا نه؟

مرحوم شیخ(ره) فرموده: ظاهر دومی است، یعنی خیار حیوان برای کسی است که ملکیت او نسبت به حیوان محقق شود، که صاحب جواهر(ره) هم همین نظریه را داده و مثالی زده و فرموده: اگر یک بیع سلم واقع شود - بیع سلم عکس نسبه است، در بیع نسبه جنس داده می‌شود و پول را بعداً مشتری می‌دهد، اما در بیع سلم ثمن را مشتری می‌دهد و جنس را بعداً بایع به مشتری می‌دهد - و مبیع معامله را طعام قرار داده و بگوید: دو ماه دیگر دو خروار گندم به تو می‌دهم و ثمن را حیوان قرار دهد، مادامی که این ثمن به قبض بایع نرسیده، خیار حیوان برای بایع ثابت نمی‌شود.

البته این روی آن نظریه سوم است که بگوییم: خیار حیوان برای من انتقل الیه حیوان ثابت می‌شود، که در اینجا هم بایع من انتقل الیه حیوان است، پس مادامی که بایع حیوان را قبض نکرده، چون در بیع سلم مادامی که قبض محقق نشود، ملکیت محقق نمی‌شود، خیار حیوان ندارد.

در دنباله همین فرع فرموده‌اند: در خیار مجلس در معامله نقدین بعضی گفته‌اند که: قبل از قبض و تقابض خیار وجود دارد، که این حرف دلیل بر این است که در هنگام خیار ملکیت معتبر نیست، که آن را عرض می‌کنیم.

تطبیق عبارت

«و یردّ الأصل بظاهر الدلیل»، عرض کردیم که اینها سه دلیل برای این مطلب آورده بودند، که اولشان استصحاب بود که ظاهر دلیل که همان روایتی بود که خواندیم این اصل را رد می‌کند، چون «الأصل دلیل حیث لا دلیل»، «مع أنّه بالتقریر الثانی، مثبت»، اشکال دوم این است که این اصل بنا بر تقریر دوم که اصل تاخر حادث بود که اصل مثبت است.

لازمه‌ی عادی عدم حدوث خیار حیوان قبل از افتراق این است که خیار بعد از افتراق باشد و شما می‌خواهید این را ثابت کنید، که این مثبت می‌شود.

«و أدلّة «التلف من البائع» محمولٌ علی الغالب من کونه بعد المجلس.»، اما در رد دلیل دوم فرموده: قبول داریم که اگر در سه روز تلف شود بر عهده‌ی بایع است، اما این محمول بر غالب است، که غالباً تلف بعد از مجلس عقد است.

«و یردّ التداخل بأنّ الخيارین إن اختلفا من حیث الماهیه فلا بأس بالتعدد.»، اما جواب از دلیل سوم این است که تداخل اسباب رد می‌شود به اینکه اگر این دو خیار یعنی دو ملک فسخ عقد از حیث ماهیت متعدّدند، اشکالی ندارد.

«و إن اتّحدا فکذلک»، اما اگر بگویید که: این ماهیت‌ها یکسان است، باز هم اشکالی ندارد، «إمّا لأنّ الأسباب معرفات»، یا از باب اینکه اسباب شرعیه علت‌های حقیقیه نیستند، که عرض کردیم که در علت و معلول حقیقی، تأثیر و تأثر طرفین لازم هست،

بلکه معرف و نشانه‌اند، که یک شیء می‌تواند صد نشانه داشته باشد.

«و إما لأنها عللٌ و مؤثراتٌ يتوقف استقلال كل واحدٍ منها في التأثير على عدم مقارنة الآخر أو سبقه»، و یا اینکه علل و مؤثرات حقیقیند، اما استقلال هر کدام یک از اینها در تأثیر، متوقف است بر اینکه با دیگری مقارن نباشد و یا بر عدم سبقت دیگری بر آن متوقف است، یعنی می‌گوییم: مجلس علت است برای خیار، حیوان علت است برای خیار، اما به شرط اینکه مقارن دیگری نباشند و یا دیگری بر او سبقت نگرفته باشد.

«فهي عللٌ تامّةٌ إلّا من هذه الجهة»، پس اینها علل تامه هستند، مگر از این جهت که مشروطند به اینکه مقارن با یکدیگر قرار نگیرند، «و هو المراد ممّا في التذكرة في الجواب عن أنّ الخيارين مثّلان فلا يجتمعان»، و همین هم مراد علامه(ره) در تذکره است که این دلیل را آورده که بعضی گفته‌اند: خیار مجلس و حیوان مثّلان هستند و اجتماع مثّلان محال است و بعد از این دلیل جواب داده و فرموده: «من أنّ الخيار واحدٌ و الجهة متعدّدة»، در اینجا مثّلان نداریم، یک چیز است که همان ملک فسخ عقد است، اما معرف متعدد است.

«ثم إنّ المراد بزمان العقد»، اما مراد از زمان عقد، «هل زمان مجرد الصيغة كعقد الفضولي على القول بكون الإجازة ناقلّة»، آیا زمان مجرد صیغه است، مثل عقود فضولی بنا بر قول به اینکه اجازة ناقل است، که ملکیت محقق نمی‌شود، «أو زمان الملك، عبّر بذلك للغلبة؟»، و یا زمان ملکیت است که در اینجا شیخ(ره) با دو کلمه جواب از یک اشکال را داده که اگر زمان ملکیت است، پس چرا تعبیر به «من حين العقد» کردند؟ و فرموده: چون غالباً حين عقد با حين ملکیت یکی است.

شیخ(ره) فرموده: «الظاهر هو الثاني»، ظاهر آن است که زمان ملکیت مراد است و تا ملکیت نیاید خیار حیوان نمی‌آید، «كما استظهره بعض المعاصرين»، کما اینکه برخی از معاصرین همین مطلب را استظهار کرده‌اند.

«قال: فعلى هذا لو أسلم حيواناً في طعامٍ»، صاحب جواهر(ره) فرموده: بنا بر اینکه تا ملکیت نیاید، خیار حیوان نمی‌آید، اگر بیع سلم انجام داد، که مبیع طعام باشد و ثمن حیوان، «و قلنا بثبوت الخيار لصاحب الحيوان وإن كان بائعاً»، و قائل شویم که خیار برای صاحب حیوان است، ولو بایع صاحب حیوان باشد، «كان مبدؤه بعد القبض»، در این صورت باید مبدأ خیار بعد از قبض باشد.

بعد فرموده: «و تمثيله بما ذكر مبني على اختصاص الخيار بالحيوان المعين»، اینکه صاحب جواهر(ره) مثال را این چنین بیان کرده، در حالی که متعارف این است که حیوان را مبیع قرار دهد، مبني بر این است که خیار به بیع حیوان معین اختصاص دارد، اما اگر طوری مثال می‌زند که مبیع حیوان باشد، چون در بیع سلم مبیع همیشه کلی است، در حالی که صاحب جواهر(ره) خیار حیوان را در حیوان معین تجویز کرده و در حیوان کلی به خیار حیوان قائل نیست. «و قد تقدّم التردّد في ذلك»، اما قبلاً گفتیم که: فقهاء در اختصاص خیار حیوان به حیوان معین تردید دارند.

این بیانی که در اینجا خواندیم، عبارت مکاسب است، ولی در بعضی از نسخ مکاسب آمده، «و تمثيله بما ذكر مبني على عدم اختصاص الخيار بالحيوان المعين»، که به نظر ما این درست است، یعنی باید کلمه‌ی عدم باشد، به خاطر اینکه در همین مثالی که صاحب جواهر(ره) بیان کرده که «لو أسلم حيواناً...» این حیوان اعم از شخصی و کلی است، که اگر بگویید که: صاحب جواهر(ره) در حیوان کلی خیار حیوان را قائل نیست، باید اشکال داشته باشد.

«ثم إنّ ما ذكره في خيار المجلس من جريانه في الصرف و لو قبل القبض»، آنچه که فقهاء در خیار مجلس ذکر کرده‌اند که در بیع نقدین خیار جاری است، و لو قبض انجام نشده باشد، «يدلّ على أنّه لا يعتبر في الخيار الملك»، شیخ(ره) خواسته مؤیدی

بیاورد که در باب خیار ملکیت معتبر نیست و فرموده: گفته‌اند که: در خیار مجلس به مجرد عقد خیار مجلس می‌آید، و لو قبض در بیع صرف محقق نشده باشد، «لکن لا بدّ له من أثر»، اما خیار باید اثر داشته باشد، «و قد تقدّم الإشکال فی ثبوت فی الصرف قبل القبض لو لم نقل بوجوب التقابض»، که قبلاً گفتیم که: ثبوت خیار مجلس در بیع صرف قبل از قبض محل اشکال است، البته اگر قائل به وجوب تکلیفی تقابض نشویم، که شیخ(ره) مفصلش در صفحه‌ی 219 بیان کردند و وجوب تکلیفی و وضعی تقابض و تمام مسائلش را بیان کرده است، که دیگر در اینجا تکرار نمی‌کنیم.

مفهوم شناسی یوم در مدت خیار حیوان

مسئله‌ی بعدی این است که فرموده‌اند: اینکه گفتیم: خیار حیوان سه روز است، از نظر لیالی در دو مطلب اشکالی نیست؛ یکی اینکه در دخول دو شب متوسط بین این سه روز إشکالی نیست، مثلاً اگر اول طلوع فجر روز شنبه معامله حیوان واقع شود، روز شنبه، یکشنبه و دوشنبه تا غروب شمس این خیار حیوان است، در نتیجه در این سه روز دو شب مسلماً داخل است.

مطلب دومی که در اینجا مسلم است اینکه در بعضی از موارد سه شب داخل است، آن در جایی است که انکسار در کار باشد، یعنی اذان ظهر روز شنبه معامله شده، که اگر بخواهد یک روز کامل شود، باید تا اذان ظهر روز یکشنبه حساب کند، یعنی نصف از روز بعد هم باید به آن ضمیمه شود، لذا روز دوشنبه روز دوم می‌شود و روز سه‌شنبه روز سوم، که در این چهار روز سه شب مسلماً وسط واقع می‌شود، که در این هم هیچ اشکالی بین فقهاء نیست.

اما آنچه محل اشکال است، این است که اگر غروب روز شنبه معامله‌ی حیوان واقع شود، تا غروب روز یکشنبه یک روز، غروب روز دوشنبه دو روز و غروب روز سه‌شنبه سه روز می‌شود، حال در اینجا آیا به مقدار از غروب تا طلوع را از روز آخر کم کنیم، یعنی مقدار ساعتی که از غروب شمس تا طلوع بوده را از روز سه‌شنبه کم کنیم، یا اینکه بگوییم: خیار تا غروب روز سه‌شنبه در این معامله‌ی حیوان وجود دارد؟

مرحوم شیخ(ره) فرموده: در اینجا دو احتمال وجود دارد.

تطبیق عبارت

«مسألة لا إشکال فی دخول اللیلین المتوسّطین فی الثلاثة أيام»، در دخول دو شبی که در وسط این سه روز واقع می‌شود شکی نیست، «لا لدخول اللیل فی مفهوم الیوم»، نه اینکه بگوییم: در معنای یوم، لیل هم داخل هست، «بل للاستمرار المستفاد من الخارج»، بلکه خارجاً می‌دانیم در این سه روز که مدت خیار حیوان است، خیار در این سه روز استمرار دارد، که لازمه‌اش این است که این شبها هم داخل باشد.

«و لا فی دخول اللیالی الثلاث عند التلیق مع الانکسار»، و إشکال نیست در اینکه در صورتی که تلفیق و انکسار باشد، شب سوم هم واسطه واقع می‌شود.

«و لو عقد فی اللیل»، فرعی که محل بحث است اینکه اگر در شب یعنی غروب شنبه یا یک ساعت بعد از نماز مغرب و عشاء معامله کنند، در اینجا دو احتمال وجود دارد؛ «فالظاهر بقاء الخيار إلى آخر الیوم الثالث»، یک احتمال اینکه از حین عقد تا آخر روز سوم خیار دارد، که این احتمال ظاهر است. «و یحتمل النقص عن الیوم الثالث بمقدار ما بقى من لیلة العقد»، و احتمال هم دارد ما از روز سوم به مقدار چند ساعتی که در اینجا تا طلوع فجر روز اول مانده کم کنیم.

اما شیخ(ره) فرموده: «لكن فيه: أنه يصدق حينئذٍ الأقل من ثلاثة أيام»، در این احتمال دوم إشکال است که خیار حیوان سه روز است وای در این صورت می‌توانیم بگوییم که: کمتر از سه روز شد، که دیگر صدق ثلاثة أيام نمی‌کند «و الإطلاق على المقدار المساوى للنهار و لو من الليل خلاف الظاهر.»، و اینکه کلمه یوم را بر مقدار مساوی با روز إطلاق کنیم، و لو از شب این خلاف ظاهر است.

«قيل: و المراد بالأيام الثلاثة ما كانت مع الليالي الثلاث»، فرع چهارم این است در همان مثال اول که در طلوع فجر معامله واقع می‌شود، گفتیم که: از شنبه تا غروب شمس دوشنبه خیار دارد، که بعضی پا را فراتر گذاشته و گفته‌اند: شب روز سوم هم داخل است، یعنی هم سه روز و هم سه شب، «لدخول الليلتين أصالة»، برای اینکه گفته‌اند: دو شب که بالأصالة داخل است، «فتدخل الثالثة»، پس شب سوم هم داخل می‌شود، «و إلا لاختلفت مفردات الجمع في استعمال واحد، انتهى.»، که اگر داخل نشود اشکالش این است که ایام جمع است و مفردش یوم، حال این مفرد در روز اول و دوم به معنای یوم و لیل باشد، اما در روز سوم فقط به معنای یوم باشد، که لازمه‌اش این است که برای مفردات جمع در استعمال واحد اختلاف به وجود بیاید.

شیخ(ره) نمی‌داند که از چه جهتی روی این مطلب تردید داشته که فرموده: «فإن أراد الليلة السابقة على الأيام فهو حسن»، اینکه می‌گویید: یک شب اضافه شود، اگر مراد یک شب قبل از ثلاثة أيام است، که بگوییم: آن شب اول هم داخل است، این حرف خوبی است، «إلا أنه لا يعلل بما ذكر.»، اما این تعلیل مختلف مفردات جمع، به درد این مطلب نمی‌خورد.

«و إن أراد الليلة الأخيرة»، اما اگر مراد شب آخر باشد، که عرض کردیم که ظاهر عبارت هم همین است، که فقط بر این مثال که طلوع فجر شنبه معامله شده منطبق است، که خواسته‌اند بگویند که: هنوز خیار حیوان باقی است و شب هم تا فجر فردا استمرار پیدا می‌کند، که شیخ(ره) فرموده: «فلا يلزم من خروجها اختلاف مفردات الجمع في استعمال واحد»، اگر لیل اخیره را خارج کردیم، اختلاف مفردات جمع در استعمال واحد لازم نمی‌آید.

شیخ(ره) فرموده: اینکه از اول گفتیم که: آن دو شب داخل است، از باب این نیست که مفهوم کلمه یوم وسیع است و لیل را هم شامل می‌شود، بلکه آن را مستفاد از خارج دانستیم، «إذ لا نقول باستعمال اليومين الأولين في اليوم و الليلة و استعمال اليوم الثالث في خصوص النهار»، زیرا نمی‌گوییم که: دو روز اول در روز و شب استعمال شده و روز سوم فقط در خصوص نهار، «بل نقول: إن اليوم مستعمل في خصوص النهار أو مقداره من نهارين»، بلکه می‌گوییم: یوم در خصوص روز یا در اندازه‌ی مقدار یوم از دو روز استعمال شده است.

مثلاً مقدار یوم فرض کنید که در بعضی از فصول 12 ساعت است، که می‌گوییم: از ظهر امروز تا ظهر فردا مقدار یوم با قطع نظر از شب 12 ساعت می‌شود.

«لا في مجموع النهار و الليل أو مقدارهما»، اما در مجموع نهار و لیل یا مقدار آن دو به حسب ساعت، که مجموع نهار و لیل 24 ساعت است استعمال نشده است.

«و لا في مقدار النهار و لو ملفقاً من الليل.»، و نه اینکه بگوییم: یوم 12 ساعت است، مثلاً اگر عقد از اذان ظهر واقع شد، 6 ساعت قبل از غروب و 6 ساعت هم از شب داخلش کنید، که به آن 6 ساعتی که از شب هم داخل کردید یوم إطلاق می‌شود، لذا اصلاً کلمه‌ی یوم دلالت و شمولی نسبت به لیل از نظر مفهومی ندارد.

«و المراد من «الثلاثة أيام» هي بليلاتها أي ليالي مجموعها»، مراد از سه روز یعنی أيام با ليالي، یعنی شبها در مجموع این سه سه روز، که ليالي مجموع سه روز با دو شب است، «لا كل واحد منها»، نه شبهای تک تک از روزها، که سه شب می‌شود، «فالليالي

لم تُرد من نفس اللفظ»، پس لیالی از مفهوم یوم استفاده نشده، «و إنما أُريدت من جهة الإجماع و ظهور اللفظ الحاكمين في المقام باستمرار الخيار»، بلکه از إجماع و ظهور لفظ، یعنی لفظ ثلاثة أيام که ظهور در استمرار خيار دارد، استفاده کردیم.

شیخ(ره) فرموده: «فكأنه قال: الخيار يستمر إلى أن يمضي ستّ و ثلاثون ساعة من النهار.»، كان امام(عليه السلام) به جای ثلاثة أيام این گونه فرموده که: خيار استمرار دارد تا 36 ساعت از روز سپری گردد. البته این بنا بر متعارف است که مقدار روز 12 ساعت است، و إلا گاهی اوقات کم می‌شود، که این «ستّ و ثلاثون من النهار»، یعنی در خيار حیوان روزی 36 ساعت می‌خواهیم که چون این 36 ساعت باید استمرار پیدا کند، باید بگوییم: مقداری از شب که در وسط واقع می‌شود، آن هم به خاطر استمرار داخل است.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين